

یادداشت هایی از سرکوب "مشترک"

قسمت اول

نوشته: _____ ح.ع.

امروز یکشنبه مورخه 14 فبروری 2010 ساعت 4 صبح عملیات تهاجمی و سرکوب نیروهای مسلح ناتو، اضلاع متحده امریکا؛ انگلستان و دولت کابل تحت نام "عملیات مشترک" در ولسوالی مارجه ولایت هلمند آغاز شد. این عملیات با پرواز 82 فروندهلی کپترنفربرکه هربار بیشتر از 40 تن کماندوی نیروهای مخصوص را از میدان هوایی کندهار بر میداشتند، رسماً با این خطابه فرمانده نیروهای انگلیسی شروع شد: "Those who are not shaking our hands, will find it in fist" آنانی که دستان ما را نمی فشارند، آنها را مشت دریافت خواهند کرد". بهنگام خواندن این خطابه مطبوعاتی یکی از جنرالان اردوی افغانستان باریش ماش- برنجی اصلاح شده در حالیکه سرش را بالا گرفته و مستقیماً به کامره فلمبرداری میدید، در کنار کلونل انگلیسی ایستاد شده بود. چنین بنظر میرسد که رجز خوانی های کلونل انگلیسی و اخطار دادن های او به مردم بی دفاع و زحمتکش مارجه برایش امر عادی است. آدم باید گردن قوی بی داشته باشد که چنین سری رایتواند بالا نگهدارد. معلوم میشد که او دست آنها را مانند جنرالان خلقی و پرچمی که دست جنرالان روس را فشرده بودند، از صمیم قلب فشرده و ایستاد شدن در کنار آنها برایش "گردان فرازی" است، و حتی وقتی آنها مردم افغانستان را تهدید میکنند، او تکان هم نمیخورد. چنین وجدان هائی باید موظف به دفاع از شرف و استقلال ملی کشور گماشته شود!!! اما برعکس؛ سربازان افغانستانی مستقیماً به کامره نگاه نمیکردند و میکوشیدند دیده نشوند. آنها با میتر سیدند که مورد انتقام جوئی قرار گیرند و یابانه اندازه "میهنفر و شان آگاه" شرم از چشم شان نپزیده و بیعاری و بی ننگی قلب شان را تسخیر نکرده اند.

هلی کپتر هابا استفاده از تکنولوژی ماورای سرخ و پرتاب فلایرهای سبز برای قابل رویت ساختن اجسام در تاریکی، تحت حمایه بمب افکن های سنگین به آسمان بر میخاستند. کاروان طولانی ای از عراده جات باربر که حامل موشک ها و تسلیحات تهاجمی در حال حرکت بچشم میخوردند. در طرف دیگر صف طولانی ای از عراده جات سنگین و توپ های دوربرد صحرائی در عقب آنها، مشاهده میشد. صحنه بیشتر به یکی از صحنه های فلم هالیوود از روز حمله به نرماندی در پایان جنگ دوم جهانی، مشابه بود. توگویی که آنها برای مقابله با یک نیروی چریکی نه بلکه عازم جنگ تمام عیار با ارتش منظمی میباشند که با تجهیزات مدرن و تاکتیک جنگ موضعی در مارجه منتظر آنهاست.

این کش و فش "رسم گذشت" مانند، در حقیقت امر بنمایش گذاردن ابزار جنگ و کشتار امپریالیست ها که به مقصد تضعیف روحیه مقاومت مردم افغانستان بود. انگلیس ها در قرن 19 و روس ها در قرن بیستم نظریه سطح رشد و انکشاف ساز و برگ جنگی زمان شان، کمتر از این رانشان نداده بودند ولی گذشت زمان این گفتار دایهانه راتانید کرد که "انسان تعیین کننده است نه سلاح". اینگونه نمایشات مهیب برخی را به هیجان می آورد و برخی دیگر را می ترسانند. اما دهقان، شبانان و رنجبران حوض مدد، کشک نخود، نادعلی و سرانجام مارجه که این سلاح های مهیب ویرانگر را می ببینند، در این سگ جنگی طالب و امپریالیزم هیچ نقش ندارند. آنها تا دیروز باید

به طالبان باج میپردازند و امروز ناظر زورگویی و قلدری ویرانگرانه امپریالیست‌ها میباشند و فردا به آنها باج



خواهند داد.

آنها همان نگاه سرد و مملو از نفرت و انزجارشان را که به طالبان می انداختند، به اضافه سردی مملو از کینه و خشم ناشی از بیچارگی نثار "مشت زنان" نیز میکنند. آنها می گویند "شما نمیتوانید مارا به وحشت بیاندازید ولی ما آنقدر سقوط نخواهیم کرد که دستان شما را بفشاریم. ما حزب سازان و پارلمان نشینان نیستیم که بدنبال استفاده از فرصت و خیانت به وطن و مردم باشیم. عزم فتح افغانستان برای یک‌عده قلیل میهنفروش یک ngo بزرگ است. ما میدانیم که نمایشاتی از این قبیل بیانگر در ماندگی شماست و تنها مصارف هنگفت لوژستیکی آنها به زودی جشن شمارادر خاموشی فرومیبرد. مایقین داریم که اینگونه لاف زدن هاهرگز نمیتوانند از فروریختن تهداب لرزان استراتژی فتح افغانستان و برده سازی مردم آن جلوگیری کنند. خوب بیاد داریم که مکناتن، لارداکلند، برنس و غیره نیز از این گونه لاف هارازده بودند. میرزااحیدر علی لشکر نویس نیز در کنار مکناتن همانگونه می ایستاد که آقای جنرال افغانستانی در کنار کرنیل انگلیسی ایستاده و تهدید مردمش را به واسطه او تائید میکند. تزاران روسی در اواخر قرن 20 از شما کمتر لاف نمیزدند. جنرالان خلقی و پرچمی نیز مانند این یکی در کنار جنرالان روسی می ایستادند. ما دیدیم که آنها سرانجام چطور این بیچاره های زبون را بجا گذاشته و رفتند و یقین داریم که شما نیز آنها را بجا گذاشته و از اینجا می روید. اکنون دره های افغانستان گورستان لاشه های اینگونه تسلیحات مهیب روسی میباشند و هیچ دلیلی وجود ندارد که این سلاح های شما به آنها نیبوندند. " درگر ماگرم این لشکرکشی و هیاهوی اقدام به سرکوب مردم مارجه و نادعلی روشنفکران مربوط به بقیه السیف ساما، اخگرو ساووکارزار " شهادت علیه اسدالله سروری " را به راه انداختند. این کارزار که از طریق وب سایت شبه دولتی گفتمان به پیش برده میشود، توجه عده زیادی از روشنفکران و افرادی که به انترنت مراجعه میکنند را جلب کرد. کارزار نظامی گسترده ای که بعد از لشکرکشی 7 اکتبر 2001 یعنی اشغال افغانستان نظیر ندارد، دروای این هیاهوی وزنه اش را در ذهن برخی از افراد از دست داد. اگرچنین حمله بی به یک منطقه تاجک یا هزاره نشین افغانستان صورت می‌گرفت، این آقایان با هزاران لحن سرگیله و شکوه را باز میکردند.

اسدالله سروری یک جنایتکار و قاتل است. او و یارانش باید در همان روز 8 ثور هنگامیکه صبغت الله مجددی قدرت را از خلق و پرچم تصرف کرد، محاکمه و تیرباران میشدند. اما آنها اینکار را نکردند و این روشنفکران نیز تا یک دهه بعد حرفی از آن نمیزدند. این هیاهوی زمانی بلند میشود که استعمارگران امپریالیست یک روستارا بایمباران های سنگین شان نابود میکنند و یک جمع کثیری از مردم را که برای شرکت در عروسی می آیند از بین میبرند. این آقایان بعد از وقوع چنین حوادثی، پیرهن پر خون کشته شدگان بدست اسدالله سروری را برنیزه تبلیغات شان می آویزند و ناله و ماتم را به راه می اندازند که "این جنایتکار باید محاکمه شود".

آقایان گرامی ضد جنایت و کشتار اگر این روزها با چشم و گوش قلب شان به جای رادیو و تلویزیون آریانا به رادیو و تلویزیون آلمان و هالند توجه کنند، می بینند که دوستان شان در مارجه و نادعی چگونه جنایت میکنند. اگر از ایدئولوژی بگذریم و برروری وجدان انسانی ایستاد شویم، چه وجدانی میتواند علیه جنایات اسدالله سروری کارزار بگذارد تا جنایات استعمارگران امپریالیست را در هلمند مخفی سازد؟

وقتی آدم نام افرا دونور چشمی های شان را در صدر کارزار علیه جنایات اسدالله سروری می بیند، در حالیکه میداندا و همکار و خبرچین اسدالله سروری، داکتر بها و دیگران بوده و در پلچرخه که مدعی است آنجا شکنجه شده، زنبیل کشتی میکرده، از وضعیت زندانیان سیاسی و پای و ازهای آنها به زندان بانان گزارش میداده (مراجعه شود به نوشته جنایات حزبی از زاویه دیگر - نوشته ص. خار سوز در www.baaba.eu) برخورد باوری و ساده لوحی افراد بی غرضی که این کارزار را امضا کرده اند، تاسف میخورد.



مارجه و نادعلی در مرکز ولایت هلمند واقع شده و مانند بگرام، موسی قلعه و نوزادان حمایه بلندی ها و پستی های



کوه و تپه برخوردار نمیباشند. سقف خانه های گلی و محقر دهقانان از خشت خام به صورت گنبد های مدور بنا شده و برخلاف مناطق دیگر کشور تیر های چوبی آنها را بالانگه نمیدارند. زمین لرزه های انتقالی - افقی ولو با طول موج خیلی بلند که از پرتاب موشک های کوتاه برد زمین به زمین و بمب های یکنیم تتی (1500 کیلوئی دیسی کتر که بواسطه نیرو های امریکای در افغانستان استفاده می شوند) بوجود می آید، تاشعاع 1



کیلومتری توانند این خانه هارا بگورستان دایمی مسکونین آنها مبدل سازند. بادی سردی که از اواخر ماه قوس به وزیدن آغاز میکنند و الی اواخر ماه حوت می وزد خزان و زمستان ولایت هلمند را در مجموع و مارجه، نادعلی؛ لوی مانده، واشیر، گرشک، کشک نخود و غیره را بطور اخص سرد، سوزان و بمشکل قابل

تحمل میسازد.

مردم هلمند در مجموع "تابه خانه" ندارند و در تمام مناطق آتشدانی مشابه به بخاری دیواری رادریک گوشه خانه شان تعبیه می بینند که در آن چوب پنبه (کالک چو) و یابته های صحرایی رامیسوزانند. باین درک وقتی دیده میشود که هزاران هزاردهقان بی دفاع بالاجبار بایداطفال و سالخورده های مریض و جورشان را بردارند، زندگی شان را پشت سر بگذارند و به سوی حاشیه شهرهای لشکرگاه و کندهار رو آورند، خون در عروق انسان منجمد میشود.



اینگونه حملات تاکتیکی سنگین که بیشتر از پرتاب سنگی در چاه بی انتها نیست، در درازمدت کینه و نفرت عظیمی را در دل مردم افغانستان پرورش میدهد. امپریالیست ها تمام نبردهایی از اینگونه را میبرند ولی با هر پیروزی تاکتیکی آنها امکان شکست استراتژیک شان بیشتر میشود. زیرا اینگونه لشکر کشی ها هزاران هزار انسان را آواره

و بی خانمان میسازند. دهقانان گاو، بز و گوسفندان شان را از دست میدهند. احتمال تخریب خانه های گلی شان خیلی زیاد است. زمین و کشت کارشان در زیر زنجیره های تانک ها و عراده جات از بین میروند. ساختار روانی-اجتماعی شان میگسلد. آنها دار و ندار قابل حمل شان را برداشته و محل آتشباری را ترک میکنند. مردان و زنان سالخورده در جریان این بی خانمانی های جبری میمیرند و داغ شان را با کوهی از اندوه و نفرت بر قلب خونین بازماندگان شان بجا میگذارند. اطفال در مدرسه نه بلکه در فضای آوارگی و گریه و ماتم والدین بزرگ میشوند، شیوع امراض و فراگیری بی امنیتی امر حتمی میشوند.



تاریخ خونین این سرزمین چندین دهه بعد به نسل های آینده اینکشور این حکایت را باز خواهد گفت که چگونه نیرو های امپریالیست آمدند تا مردم تسلیم ناپذیر و شجاع این سر زمین را اسیر سازند و چگونه برخی از اهالی این سرزمین به پیشواز آنها شتافتند، زمین را با مزگان شان جاو رب کردند تا سربازان اشغالگر بر آن بایستند،

برای اختفای جنایات آنها کارزارهای استتار سازنده ایرابه راه انداختند، علیه جنایات آنها تیکه روزی در خدمت آنها بودند، هیاهو برپا کردند تا توجه دیگران را از صحنه اصلی بازدارند. پایان قسمت اول